



داستان های پند آموز

تربیت دینی فرزندان

سید مجتبی حسینی نژاد

سرشناسه	: حسینی نژاد، سیدمجتبی، ۱۳۵۹-
عنوان و نام پدیدآور	: داستان‌های پندآموز تربیت دینی فرزندان/سیدمجتبی حسینی نژاد.
مشخصات نشر	: قم: اثر قلم، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	: ۱۴۶ ص؛ ۵/۱۴×۵/۲۱ س.م.
شابک	: 978-622-7581-31-7
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: داستان‌های اخلاقی -- مجموعه‌ها
موضوع	: Ethical fiction* -- Collections
موضوع	: تربیت خانوادگی -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام
موضوع	: Domestic education -- Religious aspects -- Islam*
موضوع	: احادیث شیعه -- قرن ۱۴
موضوع	: Hadith (Shiites) -- Texts -- 20th century
رده بندی کنگره	: ۵/۲۴۹BP
رده بندی دیویی	: ۶۸/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی	: ۷۵۸۷۹۷۹



داستان‌های پندآموز تربیت دینی فرزندان

..... حجت الاسلام سیدمجتبی حسینی نژاد	مؤلف:
..... اثر قلم	ناشر:
..... احسان	چاپ:
..... اول ۱۴۰۰	نوبت چاپ:
..... ۱۰۰۰ نسخه	شمارگان:
..... ۹۷۸-۶۲۲-۷۵۸۱-۳۱-۷	شابک:
..... ۳۵۰۰۰ تومان	قیمت:
..... حمیدرضا علیزاده	صفحه آرایی:

آدرس: قم، مجتمع ناشران، واحد ۲۳۷
شماره تماس: ۰۹۳۶۴۳۱۰۳۱۸ / ۰۲۵-۳۷۸۴۲۶۷۸

فهرست مطالب

۹مقدمه
۱۱داستان اویس قرنی
۱۳داستان حلیمه سعدیه
۱۴اثر دعای مادر
۱۸ترک اولی یوسف (ع)
۱۹سنگ ریزه
۲۱جبهه اول
۲۲جبهه دوم
۲۴اتفاقی دردناک
۲۵اثر تشویق
۲۹عفت حضرت یوسف (ع)
۳۱عفت حضرت مریم (س)
۳۲عفت حضرت فاطمه (س)
۳۳امام زمان(ع) در کنار جنازه بانوی با عفت

- ۳۵..... فریاد دختر با حجاب در کشور ضد دین
- ۳۷..... داستان بی‌احترامی به مادر
- ۴۰..... عادت دادن فرزندان به دعا و ذکر
- ۴۱..... تقویت ارتباط کلامی
- ۴۲..... موعظه و راهنمایی
- ۴۴..... حجاب
- ۴۵..... پدر مقدس اردبیلی
- ۴۷..... توجه به کودک
- ۴۸..... مسئولیت پدران
- ۵۰..... تبعیض ناروا
- ۵۱..... تربیت قبل از تولد
- ۵۳..... فرزند، نتیجه دعا
- ۵۴..... کودک و تاثیرات محیط
- ۵۶..... بوسیدن کودک
- ۵۷..... گام اول در تنبیه کودک
- ۵۸..... عاق اولاد
- ۶۰..... حق فرزند
- ۶۱..... برخورد با بی ادبی فرزند
- ۶۲..... تعلیم قرآن
- ۶۴..... کلید خوشبختی (احترام به فرزند هشت ساله)
- ۶۵..... الگوهای تربیت اجتماعی
- ۶۸..... رقابت بر سر شهادت
- ۶۹..... حکایت آن درخت

- ۷۱ تلخ و شیرین
- ۷۲ خداوندا چه زیبا صفت است.....
- ۷۴ نامه‌ای به ابوذر
- ۷۶ احترام به پدر
- ۷۷ مهربانی پیامبر در حال نماز خواندن نسبت به سیدالشهدا(ع).....
- ۷۸ تشبیه زیبا.....
- ۸۰ مرد دین فروش.....
- ۸۲ وارستگی
- ۸۴ سکاکی.....
- ۸۶ رضایت مادر
- ۸۷ کتک به پدر
- ۸۸ سخن حکیمانه ای از زهرا (س).....
- ۸۹ چگونه لقمان شدی؟
- ۹۰ سه سفارش امام زمان به دلاک، نسبت به پدر پیرش
- ۹۲ ماجرای صدرالمتألهین
- ۹۴ سه نفر در غار.....
- ۹۶ محبت به کودک و اسلام آوردن یهودی.....
- ۹۸ نیکی کننده به پدر و مادر همنشین انبیاست
- ۹۹ انفاق عجیب حضرت زهرا (س) در شب عروسی
- ۱۰۱ داستان تولد حضرت موسی(ع).....
- ۱۰۳ داستان مباحله
- ۱۰۷ دلسوزی عزرائیل
- ۱۰۹ علت نامگذاری دعای مشلول.....

۱۱۵.....	مادران نمونه، در قرآن کریم
۱۲۱.....	رضایت مادر
۱۲۳.....	رضایت مادر
۱۲۵.....	اشک چشمان حضرت یحیی (ع)
۱۲۷.....	دختران شعیب
۱۲۹.....	شتاب در نماز پیامبر و گریه کودک
۱۳۱.....	سفارش به عمه ها
۱۳۲.....	نعمت
۱۳۴.....	خاتمه کتاب
۱۳۷.....	فهرست منابع

مقدمه

بعد از چاپ و انتشار پنج کتاب در مبحث تربیت دینی فرزندان و والدین و دیدن و جستجوی منابع مختلف، داستان های نغز و پر ملات در این موضوع دیدم که تصمیم بر آن گرفته شد تا قدمی کوچک در عرصه تربیت دینی به عموم جامعه، خاصه پدران و مادران برداشته باشم.

خانواده و والدین عزیز باید بدانند که دشمن بر روی نوجوان و جوان ما کار می کند، زیرا ریشه و خمیر مایه اجتماع را، این گروه سنی از اجتماع تشکیل می دهند.

لذا ما به خاطر این هدف و برای غنی سازی اوقات والدین، تصمیم بر آن گرفتیم که خدمتی نو، برای خانواده ها خصوص قشر متدین و دینی جامعه داشته باشیم.

بدون تردید طبع انسان، به شنیدن و خواندن سرگذشت ها و

داستان ها، رغبت و میل فراوان دارد و مقصود اصلی ما از فراهم نمودن این داستان ها، بیان مطالب گوناگون دینی، تربیتی، اخلاقی، حکیمانه، پندآموز و پرمایه در قالب داستان بوده، تا با این روش، عبرت های دینی تربیتی را، برای دل های آماده و به خصوص بر دل های پر دغدغه والدین در جهت تربیت فرزندان عرضه نماییم.

در پایان از والدین عزیز درخواست انتقاد و پیشنهاد در زمینه کارهای دینی تربیتی، فرهنگی چینی دارم.

(قم المقدسه صفر المظفر ۱۴۲۲)

الاحقر سید مجتبی حسینی نژاد (خیر گوئی)

داستان اویس قرنی

تاریخ پر است از داستان‌ها و سرگذشت کسانی که به نحوی سهمی هرچند اندک در دگرگون کردن آن داشته و آنچه از آنان بجای مانده، نام نیک و صفات و اخلاق پسندیده‌ای بوده که امروز چراغ راه آیندگان گردیده‌است.

یکی از این وقایع شیرین و صدق و خلوص، ماجرای دیدار پیامبر و اویس قرنی است.

اگر با دیده تأمل و تعقل این داستان را بخوانید، عظمت احترام و اکرام به مادر را در خواهید دریافت.

اویس قرنی شتربانی از اهالی یمن بود و همراه مادر پیرش روزگار می‌گذراند. علاقه شدید وی به پیامبر و شوق دیدار او، اویس را بر آن داشت تا با اجازه مادر، نیمروزی را برای زیارت رسول خدا(ص) به حجاز آمده و دوباره به وطن خویش بازگردد. مادر ضمن اجازه، از او خواست: پسرم اگر پیامبر در مدینه تشریف نداشتند، نیمروزی بیشتر توقف نکن.

اویس راه طولانی میان یمن و حجاز و مدینه را پیمود اما هنگامی که به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رسید، فهمید که پیامبر خدا در مدینه نیست.

شوق دیدار و وصال با کسی که مشتاق زیارت او بود خستگی راه را برای او هموار می کرد ولی چون به دیدار یار نایل نیامد، سلام خود را به عنوان تنها یادگار خویش در مدینه باقی گذاشت و گفت: سلام مرا به حضرتش برسانید و بگویید مردی از یمن، که او یس نام داشت، به زیارت شما آمده بود و از مادر نصف روز بیشتر اجازه توقف نداشت بنابراین مجبور بود که هرچه زودتر به طرف یمن عزیمت کند وقتی پیامبر به خانه برگشتند، پرسیدوند: آیا امروز کسی به خانه آمده بود؟ عرض کردند: آری یا رسول الله، شتربانی از یمن به نام او یس برای دیدار شما آمده بود و چون موفق به ملاقات با شما نگردید سلام و درودی بر شما فرستاده و دوباره به وطن خویش بازگشت. پیامبر وقتی این سخنان را شنید، فرمود: «آری بدرستی که این نور او یس است که در خانه من به هدیه گذاشته است. ^۱ امام محمد باقر علیه السلام در رابطه با رفتار مذموم و نکوهیده نسبت به پدر و مادر می فرمایند: پدرم مردی را دیدند که در هنگام راه رفتن به بازوی پدرش تکیه کرده بود. به خاطر همین بی ادبی تا آن پسر زنده بود با او حرف نزدند. ^۲

۱. برای آشنایی بیشتر با زندگی او یس به کتاب پیامبر و یاران را بشناسید، جلد ۱، صفحه ۳۴۳ مراجعه کنید. / دانشمند، مهدی، ارزش والدین و تربیت فرزند ص ۴۸.

۲. جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۰۲.

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

أَجْبُوا الصَّبِيَانَ وَارْحَمُوهُمْ وَإِذَا وَعَدْتُمُوهُمْ فَفُوا لَهُمْ فَإِنَّهُمْ لَا يَرُونَ

إِلَّا أَنْتُمْ تَرَزُقُونَهُمْ.

رسول خدا(ص) فرمود:

کودکان خود را دوست بدارید و با آنان مهربان باشید، وقتی به آنها وعده‌ای می‌دهید حتماً وفا کنید زیرا کودکان، شما را رازق خود می‌بندارند.

(وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۱۲۶)

داستان حلیمه سعدیه

روزی خواهر رضاعی پیامبر، دختر حلیمه سعدیه، خدمت حضرت شرفیاب شد. همین که نظر رسول اکرم (ص) بر وی افتاد بسیار خوشحال شد و زیرانداز خویش را بر ایشان گسترده و او را روی آن نشانید، سپس با مهربانی خاص خود با وی به گفت‌وگو نشستند. پس از رفتن او، برادرش وارد خانه پیامبر شد. ولی این بار پیامبر آن احترامی را که در حق خواهر به جای آورده بودند، برای برادر وی روا نداشتند. وقتی علت را جویا شدند، پیامبر در جواب فرمودند: چون این خواهر بیشتر از برادر خود نسبت به پدر و مادر نیکی و مهربانی می‌کند.^۱

۱. مهجة الیضاص ۲۳۴/ دانشمند، مهدی، ارزش والدین و تربیت فرزندان ۴۹

۲. قال الامام الصادق عَلَيْهِ السَّلَامُ:

انَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَرْحَمُ الرَّجُلَ لِشِدَّةِ حُبِّهِ لَوَالِدٍ.

امام صادق (ع):

فرمود: همانا خداوند متعال نسبت به شخصی که نسبت به فرزند خود محبت بسیار دارد رحمت و عنایت می کند.
(مکارم الاخلاق، ص ۱۱۳)

اثر دعای مادر

داستان شخصی که بر اثر دعای مادر، هم‌ردیف مقام حضرت موسی (ع) در بهشت می شود.

روزی کلیم خدا، حضرت موسی (ع) مشغول راز و نیاز و مناجات با پروردگار بود. در این حضور، از خدا مسئلت کرد تا کسی را که در بهشت هم مقام و هم درجه او خواهد بود، در دنیا به او نشان دهد.

وقتی حضرت موسی چنین درخواستی از خداوند نمود جواب آمد: که ای موسی هم‌ردیف تو در بهشت جوانی است که در فلان جا، به شغل قصابی مشغول است و در بهشت نیز، هم مقام تو خواهد بود.

موسی علیه السلام از این سخن پروردگار، سخت در تعجب شد که چگونه ممکن است کاسی در دنیا، هم مقام پیامبر در آخرت باشد.

پس از چندی جستجو، موسی جوان را شناخته و دورادور مراقب اعمال و رفتار او بود تا پی به رمز ماجرا برده و بداند که جوان با انجام کدام کار حسن هم مقام او در بهشت گشته است. تا شب هر چه نظر در رفتار جوان نمود چیزی حاصلش نشد. تا اینکه تاریکی شب فرارسید. جوان مغازه خود را بسته و روانه خانه شد. موسی آهسته دنبال او براه افتاد. وقتی جوان وارد خانه شد. موسی در را زده و منتظر او ماند. جوان در راه باز کرده و حضرت بدون آنکه خود را معرفی نماید، از او خواست تا آن شب را مهمان خانه آن‌ها باشد. جوان خواسته او را اجابت کرده و موسی را با خود به داخل خانه برد.

موسی با دقت و وسواس خاص به نظاره اعمال و رفتار جوان پرداخت. جوان در حالی که مقداری غذا آماده کرده بود، نزد پیرزنی که از کھولت سن قادر به حرکت دادن دست و پای خود نبود، رفته و با صبر و حوصله لقمه لقمه از غذا را در دهان او گذارد. وقتی پیرزن سیر شد. لباسش را عوض کرده و او را در جای خود خوابانید.

حضرت موسی وقتی احترام و نیکی جوان را در حق مادرش مشاهده کرد، پی به واقعیت ماجرا برد و دانست هر چه راز است در خدمت به این پیرزن نهفته می باشد. چون تا پایان شب، جوان غیر از انجام وظائف دینی خویش کار دیگری انجام نداده بود. صبح فردا، جوان قبل از خارج شدن از منزل تمام کارهای مورد نیاز مادر را به

انجام رسانید و مانند شب قبل جا و مکان او را آماده نموده و او را در بستر جای داد.

حضرت موسی تا آن زمان سوالی از جوان نپرسیده بود. بنابراین فرصت را مناسب دیده و از نسبت پیرزن با جوان سوال نمود جوان در پاسخ گفت: این پیرزن مادر من است. چون وضع مالی ام اجازه نمی دهد که پرستاری برای او بگیرم، همه کارهای او را شخصاً انجام می دهم. شب ها زودتر به خانه می آیم و صبح کمی دیرتر از منزل خارج می شوم تا حوائج مادرم را فراهم کنم.

حضرت موسی پرسید: ای جوان مادرت.

هنگام دادن غذا، جمله ای را زیر لب زمزمه می کرد راستش خیلی دلم می خواهد بدانم. جوان در جواب پاسخ داد: آری هر وقت به مادرم غذا می دهم یا لباس و جای او را عوض می کنم، دعایی در حق من می کند و می گوید: خدایا پاداش خدمت های فرزندم را چنان که شایسته است عنایت فرما و او را هم مقام و هم نشین پیامبر زمانمان در بهشت قرار ده.

هنگامی که موسی جریان را از زبان جوان شنید: تکانی خورد و به جوان مژده داد که: من موسی بن عمران هستم. به این جا نیامدم مگر به خاطر این که بدانم از تو چه عملی سر زده که به این مقام رسیده ای، آنگاه حضرت داستان مناجات خود را با خداوند و خطابه پروردگارش

به او را برای جوان نقل نمود.^۱

۳. قال الامام الباقر عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِذَا بَلَغَ الْغُلَامُ ثَلَاثَ سِنِينَ فَقُلْ لَهُ سَبْعَ مَرَّاتٍ قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

ثُمَّ يَتْرُكْ حَتَّى يَبْلُغَ ثَلَاثَ سِنِينَ وَسَبْعَةَ أَشْهُرٍ وَعِشْرِينَ يَوْمًا ثُمَّ

يُقَالُ لَهُ قُلْ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ سَبْعَ مَرَّاتٍ وَ... .

امام باقر (ع) فرمود:

هنگامی که کودک به سه سالگی رسید به او بگویند هفت مرتبه بگوید لا اله الا الله (تا بیاموزد)، در چهار سالگی به او بگویند که هفت مرتبه بگوید محمد رسول الله (تا یاد بگیرد)، در پنج سالگی رویش را به قبله متوجه کنند و به او بگویند که سر به سجده بگذارد، در پایان شش سالگی رکوع و سجده صحیح را به او بیاموزند و در هفت سالگی به طفل گفته شود: دست و رویت را بشوی و پس از آن به او گفته شود: نماز بخوان.

(مکارم الاخلاق، ص ۱۱۵)

ترک اولی یوسف (ع)^۱

از امام صادق علیه السلام نقل است که چون حضرت یعقوب علیه السلام برای ملاقات فرزندش یوسف وارد مصر شد، یوسف به جهت رعایت مقام سلطنت خویش، برای احترام به پدر از مرکب پیاده نگشت. در همین حین جبرئیل بر یوسف نازل گشته و به او فرمود: دست خود را باز کن. یوسف چنین کرد. ناگهان نور روشنی از دستش خارج شده و به آسمان رفت.

یوسف وقتی علت کار را جویا شد، جبرئیل در جواب فرمود نور نبوت از صلب تو بیرون رفت. به سبب آنکه احترام پدر پیر خود را به جای نیاوردی و او زودتر از تو از مرکب پیاده شد. از این پس کسی از فرزندان تو به مقام نبوت نخواهد رسید.

۴. كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِذَا بُشِّرَ بَوْلَدٍ لَمْ يَسْتَلْ أَذْكَرَهُ هُوَ أَمْ أَثْيَ بِلِ يَقُولُ أَسْوَىٰ فَإِذَا كَانَ

سَوِيًّا قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَخْلُقْهُ مَشَوَّهًا.

(وقتی امام سجاد - علیه السلام - را به ولادت مولودی بشارت می دادند، نمی پرسید پسر است یا دختر، بلکه از اندام معتدل و ساختمان سالم او سؤال می کرد. چون خبر سلامتش را می شنید، می گفت: خدا را شکر که او را قبیح و ناموزون نیافریده است. (مکارم الاخلاق، ص ۱۱۹)

۱. منهاج الصادقین / دانشمند، مهدی، ارزش والدین و تربیت فرزند، ص ۵۱.

سنگ ریزه

در کنار شهری بزرگ سدی عظیم و استوار به چشم می خورد. سدی که در مقابل دریایی از آب پابرجا بود و مردم به برکت این سد، زندگی راحت و آسوده‌ای را دنبال می کردند و در آسایش و امنیت روزگار می گذراندند. بر خلاف ظاهر پرصلابت و باعظمت سد در درون آن غوغایی از افکار مشوش و پراکنده فکر سنگ ریزه‌ها را به خود مشغول ساخته بود. می دانید چرا؟ در داخل این سد زیبا، سنگ ریزه ای وجود داشت که با دیگران فرق می کرد. او در سرش فکرهای عجیب غریبی را می پروراند. افکاری که شاید در ذهن دیگر سنگ ریزه‌ها بی تاثیر نبود

خلاصه با این فکرای شوم و ناپخته سد شهر در تهدید خطری بزرگ قرار داشت. سنگ ریزه همیشه با خود می گفت: آخر بعد من با نبودنش چه فرقی دارد؟ مگر پابرجا بودن سد بستگی به بودن من دارد؟ اصلاً من داخل این سد چه می کنم؟ من به چه دردی می خورم؟ درنهایت تصمیم به جدا شدن از دیگر سنگ ریزه‌ها گرفت. در شبی تاریک و سرد، سنگ ریزه فکر خود را عملی کرد و تصمیمی را که مدت ها در فکر گرفته بود، به انجام رساند و خود را به داخل آب انداخت.

دیگر چیزی به روشنایی صبح نمانده بود که سرش را از داخل

آب بیرون آورده و نگاهی به اطراف انداخت.

آب تمام شهر را فراگرفته بود و دیگر اثری از شهر و مردم نبود.

تمام شهر در آب فرورفته و شهر در زیر دریایی از آب غرق شده بود. ناگهان سنگ ریزه به فکر سد افتاد.

مگر می شود سدی که در مقابل این همه آب ایستاده بود خراب شده و شهر را به ویرانه ای مبدل کرده باشد؟

ولی کمی اندیشید پی به راز ماجرا برد. او خوب می دانست که علت خرابی شهر چیست؟

تاثیر افکار و اندیشه های او در اذهان سنگ ریزه های دیگر بود که ریشه سد را از جا کنده بودند. چون تمام سنگ ریزه های سد، به تاسی از گفته های وی تصمیم او را عملی کرده بودند!

حال اگر شما تمام خانواده های موجود در جامعه را به مثابه سنگ ریزه ای فرض کنید، به آسانی خواهید فهمید که در صورت طغیان و سرکشی این سنگ ریزه ها، سد جامعه دچار ویرانی شده و تمامی افراد اجتماع را در اقیانوسی از فساد و ناکامی غرق خواهد کرد. یکی از عوامل پیشرفت جامعه، همکاری و همیاری مردم با یکدیگر می باشد. مردم بهترین وسیله برای بالا بردن سطح فرهنگی، صنعت، اقتصاد، کشاورزی و... به شمار می آیند.^۱

۱. دانشمند، مهدی، ارزش والدین و تربیت فرزند، ص ۵۹.